

دکتر شمس الدین نجمی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان

خورشید، در نامهای جغرافیایی ایران

چکیده

یکی از مباحث بسیار مهم و جالب در تحقیقات فرهنگی و جغرافیایی تاریخی، ریشه یابی (Etymology) نام شهرها و آبادی‌های ایران است. چون ایرانیان به ویژه در دوره باستان به این مسئله بسیار مهم، توجه خاصی داشته و کوشش می‌کردند مظاهر دینی، فرهنگی، طبیعی، جغرافیایی و قومی را به نشانه تقدیس و احترام در نامگذاری شهرها و آبادی‌های سرزمین خود جلوه گر سازند. از این رو نامهایی که بر روی شهرها و آبادی‌های ایران زمین گذاشته شده است، به هیچوجه اتفاقی و خودبخود نبوده و از نظر تاریخی و فرهنگی بسیار مهم و ارزشمند می‌باشند و در صورتی که درست ریشه یابی شوند، برخی از گوشه‌های تاریک و نهفته تاریخ و فرهنگ ایران بازشناخته و روشن خواهند شد. نامهای شهرها و آبادیهای ایران را می‌توان به چند گروه: دینی، ملی، تاریخی، طبیعی و جغرافیایی تقسیم کرد. در این مقاله کوشش خواهد شد با استناد به شواهد تاریخی و جغرافیایی و با توجه به اصول زبان شناختی، شهرها و آبادی‌هایی را که نام آنها با ترکیب کلمه «خورشید = خور» ساخته شده است، بازشناسی و معرفی کنیم.

واژگان کلیدی: ایران، نامگذاری، خورشید=خور، شهرها، آبادیها، نامهای جغرافیایی.

از آن ترس، کو هوش و زور آفرید
 درخشنده ناهید و هور آفرید
 (شاهنامه فردوسی)

یکی از مباحث بسیار مهم و جالب در تحقیقات فرهنگی و جغرافیایی تاریخی، ریشه یابی (Etymology) نام شهرها و آبادی‌های ایران است. چون ایرانیان به ویژه در دوره باستان به این مسئله بسیار مهم، توجه خاصی داشته و کوشش می‌کردند مظاهر دینی، فرهنگی، طبیعی، جغرافیایی و قومی را به نشانه تقدیس و احترام در نامگذاری شهرها و آبادی‌های سرزمین خود جلوه گر سازند. از این رو نامهایی که بر روی شهرها و آبادی‌های ایران زمین گذاشته شده است، به هیچوجه اتفاقی و خودبخود نبوده و از نظر تاریخی و فرهنگی بسیار مهم و ارزشمند می‌باشند و در صورتی که درست ریشه یابی شوند، برخی از گوشه‌های تاریک و نهفته تاریخ و فرهنگ ایران بازشناخته و روشن خواهند شد. نامهای شهرها و آبادیهای ایران را می‌توان به چند گروه: دینی، ملی، تاریخی، طبیعی و جغرافیایی تقسیم کرد. در این مقاله کوشش خواهد شد با استناد به شواهد تاریخی و جغرافیایی و با توجه به اصول زبان شناختی، شهرها و آبادی‌هایی را که نام آنها با ترکیب کلمه «خورشید» ساخته شده است، بازشناسی و معرفی کنیم.

واژه خورشید*:

خورشید را در اوستا^(۱) هورِ خَشْتَه (hvare xšaeta) و در پهلوی خورشیت گویند. در گاتها هورِ بدون شنت آمده است. در سایر قسمت‌های اوستا هم مکرر تنها دیده می‌شود. هر چند که کلمه «خور»** در فارسی همان هورِ اوستایی است، فقط مانند بسیاری از کلمات

* - خورشید = خور = (آفتاب) + شید به معنی آفتاب درخشان

** - خور، نام فرشته است موکل آفتاب که تدبیر امور و مصالحی که در روز «خور» واقع می‌شود، متعلق به اوست. به مناسبت نام فرشته مزبور روز یازدهم هر ماه شمسی به «خورشید» یا «خور» یا «خیر» نامیده می‌شود. ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ ایرانی در قرن پنجم هجری، در فهرست روزهای ایرانی، این روز را «خور» و در سخندی «خویره» و در خوارزمی «آخر» یاد کرده است.
 (برهان قاطع: ص ۷۸۸-۷۸۷)

دیگرها به خاء تبدیل یافته است. اما واژه دیگری در زبان ما باقی مانده که درست تلفظ قدیم خود را محفوظ کرده است و آن واژه (هور) است که در این بیت شاهنامه موجود است.

زِ عکسِ می‌زرد و جام بلور سپهری شد ایوان پر از ماه و هور
 شتت صفت است. به معنی درخشان و تابنده. بعدها جزء کلمه شده و آن را خورشید گفتند. چنانکه (جم) در گاتها بدون شتت آمده (یسنا^(۲) ۳۲ قطعه ۸) بعدها به آن پیوسته و به صورت جمشید درآمده است (آبان یشت^(۳) فقره ۲۰) و (فروردین یشت فقره ۱۳۰) و (یسنا ۹ فقره ۴) و (فرگرد ۲ و ندیداد^(۴)).

واژه خراسان هم که از قدیم تا به امروز نام بزرگترین ایالات شرقی ایران است به معنی خاور است (بندش^(۵) فصل دوم) چه جزء دوم این نام «آسان» از فعل آسیدن به معنی برآینده و بالا رونده است و آن معنی را که فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه خویش به نام (ویس و رامین^(۶)) از خراسان کرده است کاملاً دست است.

خراسان آن بود کز وی خور آید	به لفظ پهلوی هر کس سرآید
عراق و پارس را زو خور برآمد	خراسان پهلوی باشد خور آمد
کجا زو خور برآید سوی ایران	خراسان است معنی خورآیان
(ویس و رامین)	

واژه دیگری که امروزه برای خورشید استفاده می‌کنیم، واژه «آفتاب» است. مرکب از کلمه «آب» که در این جا به معنی روشنی و درخشندگی است و کلمه «تاب» به معنی تابیدن و گرم کردن. در تمام قسمت‌های اوستا هور و یا هور شتت هم به معنی قرص خورشید و کره آفتاب آمده و هم فرشته آفتاب. فرشته نگاهبان خورشید.

ستایش خورشید در اوستا

در جاهایی که به معنی آفتاب است غالباً با ستارگان و ماه یکجا ذکر شده است. در فروردین یشت گوید: «بواسطه فر و شکوه فرورها خور و ماه و ستارگان در بالا راه خود را

می‌بیمایند». (فروردین یشت فقره ۱) در رشن یشت گوید: تو ای رشن^(۷) مقدس اگر در بالای قله کوه هراتیتی (haraiti)= کوه البرز، برای احاطه کردن ستارگان و ماه و خورشید باشی ما تو را یاری خواهیم خواند. (رشن یشت فقره ۲۵).

در وندیداد هم اهور مزدا در جواب زرتشت که از او می‌پرسد؛ چه فروغی است که از قصر جمشید می‌تابد، می‌گوید: «آنها فروغهای جاودانی ستارگان و ماه و خورشید است که در هر سال یکبار در آنجا طلوع نموده و غروب می‌کند (فرگرد ۲ و ندیدا، فقره ۴۰). چند بار در اوستا این سه یکجا نامیده شده به آنها درود فرستاده می‌شود (یسنا ۲ فقره ۱۱ و یسنا ۷۱ فقره ۹) و نیز در وندیداد آمده که خور و ماه و ستارگان بر خلاف میلشان به ناپاکان می‌تابند (فرگرد ۹ و ندیدا فقره ۴۱). غالباً صفات جاودانی و با شکوه و تند اسب و غنی از آن خورشید است». (یسنا ۱۶ فقره ۴ و رشن پشت فقره ۳۴).

در آغاز یشت ششم که مخصوص خورشید است چنین گوید: «ما خورشید فنا ناپذیر و با شکوه و تند اسب را خوشنود می‌سازیم». خورشید به واسطه عظمت نور و فایده خویش همیشه نزد کلیه اقوام هند و اروپایی و سامی هم مورد تعظیم و تکریم بوده است و از خود گاتها در جایی که گوید: آموزگار گمراه کننده، ستوران و خورشید را به زشتی یاد می‌کند. (گاتها^(۸) یسنا ۳۲ قطعه ۱۰) بخوبی بر می‌آید که از زمان بسیار قدیم خورشید نزد ایرانیان جنبه مقدسی داشته است. در هفت پاره ای که از قطعات قدیم اوستا در دست است، کالبد اهورا مزدا مثل خورشید تصور شده است (هفت پاره یسنا ۳۶ فقره ۶). در جایی دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامزدا است (یسنا فقره ۱۱). در بندهش هم آمده است: وقتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان درگذشت، نطفه اش به کره خورشید انتقال یافت و در آنجا پاک گشته محفوظ ماند. یکی از وظایف خورشید تطهیر نمودن است. از آنچه از وندیداد نقل کردیم که خورشید و ماه و ستارگان بر خلاف میل شان به ناپاکان می‌تابند و آنچه از بندهش بما رسیده، این مسئله به خوبی بر می‌آید و بعلاوه صراحتاً در خود خورشید یشت آمده است که از هر آمدن خورشید، زمین و همه آبهای دریا و رود و غیره و کلیه موجودات که متعلق به خرد مقدس است پاک می‌شوند.

- ۱- خورشید جاودانی با شکوه تیز اسب را می‌ستایم
- ۲- هنگامی که خورشید برآید، زمین اهورا آفریده، پاک شود
- ۳- اگر خورشید بر نیاید، دیوها آنچه در روی هفت کشور است نابود سازند.
- ۴- برای فروغ و قرّش او را می‌ستایم با نماز بلند و....
- ۵- درود می‌فرستم به خورشید جاودانی با شکوه تیز اسب.

جایگاه خورشید در ایران باستان :

هردوت، مورخ یونانی می‌گوید: اگر در میان ایرانیان کسی به مرض برص (پسی) مبتلا شود، باید بیرون از شهر منزل کند و با مردم معاشرت ننماید. ایرانیان گمان می‌کنند که مبتلایان به این مرض، جرمی نسبت به خورشید مرتکب شده‌اند. (Herodotesa, 1189)

پیش از این گفته شد که غالباً در اوستا خورشید با صفت تیز اسب و یا دارند اسبهای تندرو آمده است. در این تعبیر ایرانیان با کلیه اقوام هند و اروپایی و سامی مثل آشوریها هم عقیده هستند. یونانیها پروردگار خورشید، هلیوس (= Helios) را که در نزد رومیها به نام «Sol» پرستیده می‌شده، پسر جوانی با خود زرین و به دور سرش اشعه ای از نور، سوار گردونه چهار اسبه تصویر می‌کرده‌اند. پرستش هلیوس بدون شک از آسیا به یونان سرایت کرده است. همچنین در ریگ ودا (کتاب مقدس هند باستان) گردونه سوریا «Surya» با یک یا غالباً با هفت اسب کشیده می‌شود. از خود اوستا اطلاعات زیادی در خصوص خورشید بدست نمی‌آید. فرشته فروغ و روشنایی «مهر» است که در یشت دهم که مخصوص به اوست، مُفصل از او صحبت شده است. هر چند که مهر غیر از خورشید است و این مسئله بخوبی از اوستا بر می‌آید (مهر یشت فقره ۹۵ و ۱۴۵)، (ندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸) ولی از زمان قدیم این دو به هم مُشْتَبِه شده‌اند. چه استرابون^(۹) می‌نویسد: که ایرانیان خورشید را به اسم «مهر» می‌ستایند. به مناسبت نزدیک بودن این دو با هم، بتدریج یکی پنداشته شدن آنان در اوستا، غالباً از مهر صحبت شده و خورشید به درجه دوم تنزل کرده است. بعدها آیین مهر، از طریق آسیای صغیر به رم نفوذ کرده و آنجا، مهر خورشید مغلوب نشدنی (Sol invictus) نامیده شده است.

روز یازدهم هر ماه، خورشید یا خیر روز نامیده می‌شود. در روز مذکور، به آن درود

فرستاده می‌شود. به قول ابوریحان بیرونی، دی که نام ماه دهم سال است نیز به «خور ماه» موسوم است. در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد، آغاز نخستین گهنبار^(۱۰) سال است (مدیو زرم گاه).

در تاریخ ایران هم بخوبی بر می‌آید که خورشید در ایران قدیم مورد توجه بوده است. به طوری که در اخبار مورخین یونانی جلوه گر شده است، گزنفون^(۱۱) می‌نویسد: ایرانیان در ایجاد «گردونه خورشید» را می‌گردانند و یا کُرتیوس (Curtius) از اسب خورشید نام می‌برد. بعلاوه می‌نویسد که کورش لشکریان خود را چنانکه عادت قدیم ایرانیان بوده پس از بر آمدن خورشید حرکت می‌داد. کتزیاس^(۱۲) (Ketesias) هم می‌نویسد که ایرانیان غالباً به خورشید سوگند یاد می‌کنند. در میان ارمنیها که سابقاً به آیین ایرانیان متدین بوده اند، اگرچه امروز عیسوی هستند ولی بسیار از آثار ستایش خورشید در میان آنان باقی مانده است و در سرودهای مذهبی آنان غالباً خورشید نشانه رحمت ایزدی است. (یشتها- ص ۳۰۹)

خور (- خور - هور = آفتاب)، در نامهای جغرافیایی ایران

۱- خَرْمِیْشَن = (xarmaysan) = خورمیشن = = خور یا خور + میهن = خورمیهن = خورشیدمیهن = خانه خورشید = خاور: روستایی از توابع بخارا نزدیک افشنه زادگاه ابن سینا.

(لغت نامه دهخدا)

۲- خور = (xur): دهی از دهستان فشنند، بخش مرکزی شهرستان کرج.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۳- خور = (xur): دهی از دهستان آرتنگه، بخش کرج، شهرستان تهران.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۴- خور = (xur): دهی از دهستان فراشبند، بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)

۵- خور = (xur): دهی از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان لار.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)

۶- خور = (xur): دهی از دهستان حومه بیدشهر، بخش جویم، شهرستان لار.

- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)
- ۷- خور = (xur): دهی از دهستان مرکزی بخش خوسف شهرستان بیرجند.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)
- ۸- خور = (xur): دهی از دهستان تبادکان، بخش حومه شهرستان مشهد.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)
- ۹- خور = (xur): دهی از دهستان کوهپایه، بخش بردسکن شهرستان کاشمر.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)
- ۱۰- خور = (xur): دهی از دهستان قلعه نو، بخش کلات، شهرستان دره گز.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)
- ۱۱- خور = (xur): دهی از دهستان بخش مرکزی خوریبانک، شهرستان ناین.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۱۰)
- ۱۲- خور آب = (xurāb): دهی از دهستان اربعه پایین = (سُفلی)، بخش مرکزی شهرستان مرکزی شهرستان فیروز آباد.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)
- ۱۳- خور آب = (xurāb): دهی از دهستان مرکزی بخش صفی آباد، شهرستان سبزوار.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)
- ۱۴- خور آباد = (xurābād): دهی از دهستان بخش مرکزی زرند، شهرستان ساوه.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)
- ۱۵- خور آباد = (xurābād): دهی از دهستان قُهستان، بخش کهک، شهرستان قم.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)
- ۱۶- خور آبلو = (xurāblu): دهی از دهستان قره قویون، بخش حومه شهرستان ماکر.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)
- ۱۷- خور اسب = (xur asb): دهی از دهستان مرگور، بخش سلوانا، شهرستان ارومیه.
- (فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)
- ۱۸- خوراسان = خراسان = در پهلوی (xvarāsān) = (خاور) = خور + آسان از فعل آسیدن =

برآمدن.

در اوباش و جهان را میخور آسان

خوشا جایا بر و بوم خراسان

خراسان آن بود کز وی خورآسد

زبان پهلوی هر کو شناسد

کجا از وی خور آید سوی ایران

خور آسان را بود معنی خورآیان

«ویس و رامین ۱۷۱»

۱۹- خوراسکان = (xurāskān): (خور+آس+کان) دهی از دهستان جی، بخش حومه شهر اصفهان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱۰)

۲۰- خوراک آباد = (xurāk ābād): دهی از دهستان راهجرد، بخش دستجرد خلجستان، شهرستان قم.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۲۱- خوران = (xurān): دهی از دهستان پایین، بخش طالقان، شهرستان تهران.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۲۲- خوراند = (xurānd): دهی از بخش مرکزی شهرستان راور کرمان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۸)

۲۳- خورانک = (xurānak): دهی از دهستان پایین، بخش طالقان، شهرستان تهران.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۲۴- خور و بیابانک = (xurobiyābānak): یکی از بخشهای سه گانه شهرستان ناین.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱۰)

۲۵- خورِ پایین = (xur-e-pāin): دهی از دهستان تبادکان، بخش حومه شهرستان مشهد.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)

۲۶- خورتاب رود = (xurtāb-rud): محل تابش خورشید، دهی از دهستان لایج، بخش نور، شهرستان آمل.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۲۷- خورتاب سرا = (xurtāb-Sarā): دهی از دهستان سیار سناق بخش رودسر، شهرستان

لاهیجان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۲)

۲۸- خورجان=(xurjān): خورگان = خانه خورشید: دهی از دهستان قنقری پایین، بخش یوانات و سروجهان، شهرستان آباده.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)

۲۹- خورجستان=(xurjestān): محل برآمدن خورشید، دهی از بخش سراسکند، شهرستان تبریز.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۳۰- خورجهان=(xur-e-jahān): دهی در دهستان انگوران، بخش ماه نشان، شهرستان زنجان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۲)

۳۱- خورچان=(xurcān): خورگان = خانه خورشید: دهی از داستان رودشت، بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱۰)

۳۲- خورچه=(xurčah): دهی از دهستان فراهان بالا، بخش فرمیهن شهرستان اراک.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۲)

۳۳- خورخور=(xur-xur): دهی از دهستان خسروشاه، بخش اسکو، شهرستان تبریز.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۳۴- خورخورا=(xurxurā): دهی از دهستان چهریق، بخش شاهپور شهرستان خوی.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۳۵- خورخوران=(xur-e-xurān): دهی از بخش قشم شهرستان بندرعباس.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۸)

۳۶- خورخوره=(xurxore): دهی از دهستان خرقان غربی بخش آوج، شهرستان قزوین.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۳۷- خورخوره=(xurxore): دهی از دهستان شهر ویران، بخش حومه شهرستان مهاباد.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۳۸- خورخوره = (xurxore): دهی از دهستان گورگ‌بخش حومه شهرستان مهاباد.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۳۹- خورخوره = (xurxore): دهی از دهستانهای شش گانه بخش دیواندره، شهرستان سنندج.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۴۰- خورخوره = (xurxore): دهی از دهستان سیلطان شهرستان بیجار.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۴۱- خورخوره = (xurxore): ده مرکزی دهستان خورخوره از بخش دیواندره شهرستان سنندج.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۴۲- خورده بلاغ = (xur-e-debolāg): دهی از دهستان کاغذکنان، شهرستان هروآباد میانه.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۴۳- خورده چشمه = (xur-e-dehčešme): دهی از دهستان هلیلان، بخش مرکزی شهرستان شاه آباد (اسلام آباد غرب).

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۴۴- خورده لوکی = (xur-e-deh luki): دهی از دهستان سرشبو، بخش مرکزی شهرستان سفز.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۶)

۴۵- خوردون کلا = (xur-e-dunkalā): دهی از دهستان اهلمرستاق، بخش مرکزی شهرستان آمل.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۳)

۴۶- خوردین = (xur-e-din): دهی از دهستان بَرغان ولیان، شهر کرج، شهرستان تهران.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۴۷- خوردین = (xur-e-din): دهی از دهستان تاررود، بخش حومه شهرستان دماوند.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۴۸- خورزاد = (xurzād): دهی از دهستان مصعبی، بخش حومه شهرستان فردوس.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)

۴۹- خورزان = (xurzān): دهی از دهستان قُهاب رستاق، بخش صیدآباد شهرستان دامغان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۳)

۵۰- خورزن = (xurzan): دهی از دهستان قره کهریز، بخش سریند شهرستان اراک.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۲)

۵۱- خورزن = (xurzan): دهی از دهستان چاپلق، بخش الیگودرز شهرستان بروجرد.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۶)

۵۲- خورستانه = (xurestāne): دهی از دهستان درزآب، بخش حومه شهرستان مشهد.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)

۵۳- خورشهابی = (xur-e-šahābi): دهی از دهستان ساحلی، بخش اهرم شهرستان بوشهر.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)

۵۴- خورشید = (xoršid): دهی از دهستان قهره طغان، بخش بهشهر، شهرستان ساری.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۳)

۵۵- خورشید = (xoršid): دهی از دهستان چهار اویماق، بخش قره آغاج شهرستان مراغه.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۵۶- خورشید آباد = (xoršid ābād): دهی از دهستان حومه زرند، بخش زرند، شهرستان ساوه.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۵۷- خورشید آباد = (xoršid ābād): دهی از دهستان مُشگین باختری، بخش مرکزی

شهرستان مشگین شهر.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۵۸- خورشیدان: (xoršidān): دهی از دهستان طیس مَسینا، بخش دُر میان شهرستان بیرجند.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)

۵۹- خورشید کلا = (xoršid kalā): دهی از دهستان گلباد، بخش مرکزی بهشهر، شهرستان ساری.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۳)

۶۰- خورق = (xuraq): خورگ: دهی از دهستان پایین، بخش حومه شهرستان تربت حیدریه.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)

۶۱- خورکوش = (xurkoš): دهی از دهستان قنقری پایین، بخش بوانات و سرو جهان شهرستان آباده.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)

۶۲- خورگلا = (xuršid kalā): دهی از دهستان نازل کنار، بخش نور شهرستان آمل.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۳)

۶۳- خورگام = (xurgām): نام بلوکی است از دهستان عمارلو، بخش رودبار شهرستان رشت.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۲)

۶۴- خورگردان = (xurgardān): دهی از دهستان رحیم آباد، بخش رودسر، شهرستان لاهیجان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۲)

۶۵- خورگو = (xurgu): دهی از دهستان سیاهو، بخش مرکزی شهرستان بندرعباس.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۸)

۶۶- خورمشک = (xurmašk): دهی از دهستان دراگاه، بخش سعادت آباد، شهرستان بندرعباس.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۸)

۶۷- خورند = (xorand) = خوراند: دهی از بخش مرکزی شهرستان راور، استان کرمان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۸)

۶۸- خوره مک = (xore mak): دهی از دهستان طبس مسینا، بخش ڈرمیان شهرستان بیرجند.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)

۶۹- خورمیز = (xurmiz): دهی از دهستان حومه بخش مهریز شهرستان یزد. (فرهنگ جغرافیایی - ج ۱۰)

۷۰- خورنه = (xur neh): دهی از دهستان بخش سنجابی شهرستان کرمانشاه.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۷۱- خور ونده = (xur vandeh): دهی از دهستان سرورود، بخش رزن شهرستان همدان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۷۲- خورهه = (xurhe): دهی از دهستان پشتکه از بخش حومه شهرستان محلات.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۶)

۷۳- خورهه = (xurhe): دهی از دهستان بربرود، بخش الیگودرز، شهرستان بروجرود.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۶)

۷۴- خورهشت = (xurhašt): دهی از دهستان قازارال، بخش ضیاء آباد، شهرستان قزوین.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۷۵- خوری = (xuri): دهی از دهستان پاریز، بخش مرکزی شهرستان سیرجان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)

۷۶- خوری = (xuri): دهی از دهستان القورات، بخش حومه شهرستان بیرجند.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)

۷۷- خوری آباد = (xuri ābād): دهی از دهستان پهلوی دژ، بخش بانه، شهرستان سقز.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۷۸- خوری آباد = (xuri ābād): دهی از دهستان جوانرود، بخش پاوه، شهرستان سنندج.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۷۹- خوریک = (xurik): دهی از دهستان دشتابی بخش بویین زهرا، شهرستان قزوین.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۸۰- خورین گیلان = (xurin-e-gilān): دهی از دهستان بهنام پازکی، بخش ورامین، شهرستان تهران.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۸۱- خوریان = (xuriyān): دهی از دهستان زیراستاق بخش مرکزی، شهرستان شاهرود.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۳)

۸۲- خوریان = (xuriyān): نام مزرعه ای است از دهستان علا، بخش مرکزی، شهرستان سمنان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۳)

۸۳- خوریه = (xuriye): دهی از دهستان تاتل کنار، بخش نور، شهرستان آمل.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۳)

هور*:

از آن ترس کو هوش و زور آفرید درخشنده ناهید و هور آفرید

(شاهنامه فردوسی)

۱- هور = هیر = (hur): دهی از دهستان رودبار، بخش معلم گلایه، شهرستان قزوین.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۲- هور = (hur): دهی از بخش دهلران، شهرستان ایلام.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۳- هور = (hur): دهی از دهستان گلاشگرد، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۸)

۴- هورازه = (hurāze): دهی از دهستان سقز شهرستان سقز.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۵)

۵- هوراند = (hurānd): هوراندرد: ده مرکزی بخش هوراند و همچنین دهستان دودانگه

شهرستان اهر.

* - نامی از نامهای آفتاب عالمتاب (برهان قاطع)

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۶- هوراند = (hurand): هوراند: نام یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان اهر.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۷- هورز = (hurz): دهی از دهستان چهارگانه پایین، بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)

۸- هورسین = (hursin): دهی از دهستان حومه بخش صومای شهرستان ارومیه.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۹- هورمرد = (hur mord): دهی از دهستان فین، بخش مرکزی شهرستان بندرعباس.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۸)

۱۰- هورمه: (hurme): دهی از دهستان گله دار بخش کنگان، شهرستان بوشهر.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۷)

۱۱- هوره = (hureh): دهی از دهستان رودزرد، بخش جانکی گرمسیر، شهرستان اهواز.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۹)

۱۲- هوره = (hureh): دهی از دهستان لار، بخش حومه شهرستان شهرکرد.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱۰)

۱۳- هوره عاگول = (hureh āgul): دهی از بخش هویزه، شهرستان دشت میشان.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۶)

آفتاب:

۱- آفتابدر = (āftābdar): دهی از دهستان الموت، بخش معلم کلایه، شهرستان قزوین.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۱)

۲- آفتابه = (āftabe): دهی از دهستان گنجگاه، بخش سنجد، شهرستان هروآباد، اردبیل.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

۳- آفتاخانه = (āftākāne): دهی از دهستان لکستان، بخش شاهپور، شهرستان خوی.

(فرهنگ جغرافیایی - ج ۴)

پی‌نوشت‌ها و یادداشت‌ها

- ۱- اوستا = (avestā): کتاب مقدس ایرانیان باستان و زرتشتیان. این کتاب شامل پنج بخش است: یسنا (شامل گاتها و غیر آن)، یشتها، ویسپرد، و ندیداد و خرده اوستا. بخشهای اوستا در زمانهای گوناگون توسط اشخاص متعدد تألیف شده است و از آن میان، تنها بخشی از سرودهای گاتها از خود زرتشت است. مندرجات اوستا عبارت است از: نیایش اهورامزدا و امشا سپندان و ایزدان، تکالیف انسان در جهان، بهشت و دوزخ و داستانهای ملی.
- ۲- یسنا = (yasnā): هم ریشه با یشت. در لغت به معنی پرستش، ستایش، نماز و جشن در اصطلاح، نام یکی از بخشهای پنجگانه اوستا و مهمترین آنهاست و در مراسم دینی سروده می‌شود. یسنا شامل ۷۲ فصل است. پارسیان یسنا را به دو بخش بزرگ تقسیم کرده‌اند از یسنای ۱ تا ۲۷ و از یسنای ۲۸ تا پایان.
- ۳- یشت‌ها = (yašt-hā): یکی از بخشهای پنجگانه اوستا که مجموعاً شامل ۲۱ یشت.
- ۴- وندیداد = (vandidād): یکی از بخشهای پنجگانه اوستا که مجموعاً شامل بیست فرگرد (فصل است).
- ۵- بندهش = (bon-daheš): بندهش: اصل خلقت، سفر آفرینش، کتابی است به زبان پهلوی و آن خلاصه ای است از اوستای ساسانی و زند در موضوع تکوین جهان و قصص و اساطیر و طبیعات و غیره.
- ۶- ویس و ورامین = (veys-o-rāmin): داستان عشقی منظومی است که در حدود سال ۴۴۶ ه.ق، بوسیله فخرالدین اسعد گرگانی شاعر قرن پنجم که در خدمت عمیدابوالفتح حاکم اصفهان بود سروده شد. اصل داستان ویس ورامین به زبان پهلوی و مربوط به دوره اشکانی است.
- ۷- رشن = (rašn): (عادل، دادگر): فرشته عدالت در دین زرتشت وی با مهر و سروش رابطه دارد. یشتهای متعلق به این ایزدان، در اوستا هم کنار هم قرار دارد. چنانکه روزهای سه گانه شانزدهم و هفدهم و هجدهم هر ماه خورشیدی منسوب به آنان است. در ادبیات متأخر زرتشتی، این سه ایزد به محاکمه روز جزا گماشته شده‌اند و رشن سومین داور روز واپسین است.

- ۸- گاتها=(gāthā): سرودهای آسمانی زرتشت را گاتها گویند. و آن نخستین منظومه ایرانی است که از روزگار کهن، بجای مانده. کهن ترین و مقدس ترین قسمت اوستا، گاتها می باشد که در میان «یسنا» جای داده شده است. در خود اوستا «گاتا» و در پهلوی «گاس» آمده و جمع آن «گاسان» می باشد و گاسانیک ترکیب صفتی آن است. یعنی مربوط به گاتها.
- ۹- استرابون=(Strābon): جغرافی دان معروف دنیای باستان که در شهر «ماسه» پایتخت پادشاهان «پونت» تولید یافت و هشتاد سال یعنی از چهل سال پیش تا چهل سال پس از میلاد، بزیست. وی کتابی در جغرافیای آن روزگار نوشت که بسیار قابل اهمیت است. این کتاب در ۱۷ جلد تدوین شده است.
- ۱۰- گهنبار=(gahanbār): گاهنبار= به جشنهای ۶ گانه سال اطلاق می شده که زرتشتیان هر یک را در زمانی از سال و به مناسبتی می گرفته اند. مدت هر یک از این جشن ها ۵ روز بوده است که مهترین روز جشن، آخرین روز آن و ۴ روز پس از آن در حکم مقدمات جشن بوده است (ر-ک به دایرالمعارف فارسی).
- ۱۱- گزنفون=(Xezenofon): مورخ، فیلسوف و سردار آتنی (تولد ۴۳۰ - ۳۵۵ ق.م) وی در جوانی شاگرد سقراط بود و در سال «۴۰۸ ق م» همراه دوست خود «پرکسنس» خدمت کوروش صغیر، پسر داریوش دوم پادشان ایران را پذیرفتند. به یاری وی با اردشیر دوم هخامنشی جنگید اما کوروش شکست خورد و کشته شد پس از این شکست گزنفون با ده هزار تن از سپاهیان اسپارت را از راه آسیای صغیر به یونان بازگرداندند که داستان آن در کتاب «بازگشت ده هزار تن» آمده است.
- ۱۲- کتزیاس=(ketesiās): نویسنده، مورخ و طبیب یونانی. او طبیب اردشیر دوم هخامنشی بود. در جنگ اردشیر با برادرش کوروش (۴۰۱ ق م) همراه وی بود. ۱۷ سال در دربار ایران بزیست و کتابی به نام «پرسیکا» در ۲۳ مقاله در تاریخ ایران تا سال ۳۹۸ ق م که از ایران بازگشت تالیف کرد.

کتابنامه:

- ۱- اوستا- گزارش و تفسیر پور داود، نگارش: جلیل دوستخواه، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۶.
- ۲- برهان- محمدبن حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ۵ جلد.
- ۳- بنویست، امیل، دین ایرانی بر پایه متنهای یونانی، ترجمه: بهمن سرکاراتی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴.
- ۴- بیرونی- محمد بن احمد، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران امیرکبیر ۱۳۶۳.
- ۵- بهار-مهرداد، اساطیر ایران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
- ۶- اداره جغرافیایی ستاد ارتش- فرهنگ جغرافیایی ایران، سازمان جغرافیایی کشور، تهران ۱۳۵۵، جلد ۱ تا ۹.
- ۷- دورانت- ویل، تاریخ تمدن (کتاب اول)، ترجمه احمد آرام، تهران، فرانکلین، اقبال، ۱۳۴۳
- ۸- دهخدا-علی اکبر خان، لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴
- ۹- کوباجی-ج.س، آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، جیبی، فرانکلین، ۱۳۵۳، جلد ۵
- ۱۰- گانها، مجموعه اوستا، سرودهای زرتشت، گزارش ابراهیم پور داوود، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۱- مصاحب، غلامحسین، دایرة المعارف فارسی، شرکت سهامی کتابهای جیبی (موسسه فرانکلین)، سه جلد، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۲- معین- محمد، فرهنگ فارسی، تهران انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۱۳- نفیسی- علی اکبر خان، فرهنگ نفیسی، تهران، انتشاران رنگین، ۱۳۲۰
- ۱۴- یسنا-جزوی از اوستا (ج ۱)، تفسیر و تألیف پور داود، بمبئی، انجمن زرتشتیان بمبئی، ۱۹۳۸.
- ۱۵- پشتها- جزوی از اوستا (ج ۱)، تفسیر و گزارش پور داود، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.